









مکسوس جیدریان  
افغانستان



قیس ذاہب  
کابل - افغانستان



جرجیس یارسیان  
کابل - افغانستان



نصرت اللہ اسکٹری  
کابل - افغانستان



جوید فرہاد  
کابل - افغانستان

چون شوہرها لافت از مد سا طورها  
از بازگشت شمعه بانی ها  
از شرابها در سرخاب  
رودهما تا همان  
دشت هاتا پوست آمدند

در خواب من  
سرپار باز سوز رصد  
باران باز بر گوشه هارا  
کوسمکتو نمی بودند  
بی آنکه چتر  
چشم شو

برویجه  
برویجه  
مینون بر برویجه ولی خواب را تکه هایش تکه  
کند.  
و بلاده تا خره دو.  
و چه چهاری که میروند به چیزها برسند.

نکاهت را عقب تر  
پیری که هنوز  
شفیقہ ہائیں سیاه است  
نکاهت را عقب تر  
پیری که سیاه است  
موسیقی  
رقص  
صدا تن یه تن...

غم  
شبیقه موریانها  
نلم رامی مکد  
لناشکستن نشستن در خاکستر درد  
شعله ور جبله های که  
راه مرورد  
از زل  
وشیوه می شود زندگی  
روی گردیدن در  
مسکوت  
نکاهت را عقب تر  
پیری که سیاه است  
شمعور «سیل قلشیست

انسان ساده  
زی باران نشستن ای  
و دانه دانه تصورا ت را مرور می کنی  
حسن می نکن خوش بازدید  
و دلتنکی را آسمان می نداند  
حسن می نکن دیوارها  
سفید  
و مشق بیجان کنار پنجه زخم را  
می شنیدند  
دیوارها سقف و علنہ بیجان کنار پنجه  
درک خواهد کرد  
دلتنکی را انسان نمی داشت  
و معیج ای ری هم با تو خویشاوندی خواهد  
نشد.

تامن تمام شده بود  
اقتباس در صحنہ رفت  
در کوچکی خاک خورید  
در آزمایش ارواح  
چرم چهاران هایم کشیدم  
چرم سرعت را که در سخنخوان هایم کشیدم  
است  
من دشت اندوخته بودم  
در آن هنگام  
کوچک پیدا شد  
از آسیبی که زمین می سوخت  
از زیست افغان  
چرم زیست افغان  
حروف من دیگر تند توادن اشیار ابیوشان  
این گوشت راه است که سوار بر تنشیع  
خود  
دعا را به تعویق انداخته است

شیامه چور  
آب خواستم  
به گلوله بستند.  
اگر یک روز  
قلق پنجه را بسکند  
برویز خواهم کرد  
با انسان ها  
به سفرم بی خدا می تشبیتم  
نکاهت را به چشم ام کشیم کنم  
اسمان چه قدر زیباست.  
و زمین ات چرا این ممه زشت.  
چه می شد  
غرض ات را به ادم های دادی و زمین را به  
فرشته کان  
که بند بوند

نکاهت  
به گلوله  
چندانه فکار  
چندان سر و می آتش ناشت  
غم موریانه شده  
من دردما

شمعور کرم  
چندانه فکار  
چندان سر و می آتش ناشت  
غم موریانه شده  
من دردما

باران طبع عن می بارد  
و تو عیان تنهایی  
\*\*\*\*

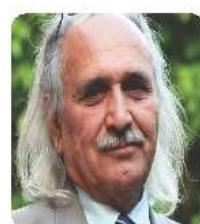
من سوار آن خودم هستم  
پوست من می نوادن تا آخر عمر برسد  
تا آخر عالی که سوردم عقیقتی کرد  
چه فرقی دارد  
انسان  
وقتی به آینه هم برسد  
سرش به تاریخ برخورد کند

شیامه چور  
آب خواستم  
به گلوله بستند.  
اگر یک روز  
قلق پنجه را بسکند  
برویز خواهم کرد  
با انسان ها  
به سفرم بی خدا می تشبیتم  
نکاهت را به چشم ام کشیم کنم  
اسمان چه قدر زیباست.  
و زمین ات چرا این ممه زشت.  
چه می شد  
غرض ات را به ادم های دادی و زمین را به  
فرشته کان  
که بند بوند

نکاهت  
به گلوله  
چندانه فکار  
چندان سر و می آتش ناشت  
غم موریانه شده  
من دردما

شمعور کرم  
چندانه فکار  
چندان سر و می آتش ناشت  
غم موریانه شده  
من دردما

\*\*\*\*



برزو توحری  
کابل - افغانستان

آن ها با گلیانی بند نیستند  
آدم ها چون نیستند و کلتن نیاموخته اند  
درین محبت را  
آدم ها که سببی های مادران به سوی نشسته را  
اثنی سی زند  
اعلان حنان به دست را به خون می بندند.  
اعلان حنان به دست را به خون می بندند...  
عنقر را

هر صبح کاهی  
با دسته کل سر به دست مرد می فروشند  
و کوکان گرسنه  
کل های پر شده را آویزه گوش های شان  
با پاد سخن می کویم  
و با کوهه صبر آزمایی می کنم  
و انجام غمهدی را  
با رهای توری جاری می شوم  
و هر قدر که خوبیش در خویش سفر می کنم  
اسمان از ملتکی من  
بیشتر فاصله می گیرد.

هذا خموش  
بیووس مرا  
ابریز مکن  
به گرمی خورشید سرک کشیده ی  
بنکن اندام  
به مستی کافل کلامات در غربت  
برسرم  
جون شعر  
بنواز  
چون نای کلاسیک در شب  
و  
در شیشه ای می ویختم  
حریضانه نوازشکن  
نه به نت  
لذتگذیری  
ای بی نوایت انتشارتات  
بازی باریون موسیقی جهان  
به سمتان اطلاعه هایم  
هندی میدام

جمعه که می شود  
پاره های کابل  
شاخ می کلش  
پیاده روی شهر  
ندانستن راس می زاید  
ایم میدند  
استکان چایم،  
گرجی قلوبه  
کاهه ای که تنهایی ام را  
با شیوهی عرض قلایران نفس می کند  
تائمشکن شود در گلوب  
که روزه نژم نامه ریاضی هایت را  
روشنه های قند قلب می شوند  
ستون دلم می ازد  
وقت نیمی داشت از دورت ها وزیده می شود  
کونه هارم خیس می شوند  
و بویاره راه مقدم  
سبح نلایپسی هایم.

لذتیه ای اشتراق  
از غایبی این این چند  
و مستعمه ماقوشت  
وقتی چنان مال من است

لذتیه ای اشتراق  
از غایبی این این چند  
و مستعمه ماقوشت  
وقتی چنان مال من است

لذتیه ای اشتراق  
از غایبی این این چند  
و مستعمه ماقوشت  
وقتی چنان مال من است

لذتیه ای اشتراق  
از غایبی این این چند  
و مستعمه ماقوشت  
وقتی چنان مال من است

\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*\*\*\*



امید داشجو  
افغانستان

جمعه که می شود  
پاره های کابل  
شاخ می کلش  
پیاده روی شهر  
ندانستن راس می زاید  
ایم میدند  
استکان چایم،  
گرجی قلوبه  
کاهه ای که تنهایی ام را  
با شیوهی عرض قلایران نفس می کند  
تائمشکن شود در گلوب  
که روزه نژم نامه ریاضی هایت را  
روشنه های قند قلب می شوند  
ستون دلم می ازد  
وقت نیمی داشت از دورت ها وزیده می شود  
کونه هارم خیس می شوند  
و بویاره راه مقدم  
سبح نلایپسی هایم.

\*\*\*\*

از مجموعه داستان شهر بانو طلا: انوشه منادی



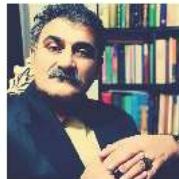
حس های درهم و متناسب در یک فضای مخصوصه، وار، کم  
کم از راوی، موجود چند بیان خواهد داشت. این محقق  
آنچه در شواعل ناستان را تا خواهد بود. این باشد و  
با پرسش یک ارشاد از آن راهی است. سپس استدیگت پدر در موطن  
کوکنگ راوی به زیبایی قلل تعریف است و آن باز شدن  
ستمپ بدانست که هرگز برازی پسهاش را بترمی نموده  
بای راوی درست است و همین توید به رایی دیرباره  
یک دیگر دیگر ختم شود.



لیزد در وست و نیمه ایش ای  
لیزد ای مارک زن کرد که در  
گذشت که خود را بخواهد  
لهی پدرش این چیز را  
کریم دانسته ایش ای  
در پایان ایش ای  
در پایان ایش ای  
که میگوییم ایش ای  
کل زان یک ساخته است  
امان داشت و این ایش ای  
است رسن ایش ای  
که ایش ای  
آن ایش ای  
با ایش ای  
دو دسته مجاہ  
در این بین مخطوبه های  
چنگل لالی ایش ای  
اختران و سقط عزیز ایش ای  
که ایش ای

یہ قلم: عابدین پاپی

گذری در گفت‌ها و گفت‌گو مندی میخانیل باختین  
(در شعر و رمان)



گویا در هنر تئاتر کارهای ایلهانه - ۶- مقتضی  
گرگی در متن، کن کوپنه و ۷- نامندر  
که در متن مذکور شده است که گویا بداند گرد  
می ترسن می خواهد و چنانچه این کن گویا  
کار کارسال (فونگ) (عامله) می نماید  
دند میانی به کار گرفته شده است برای  
آنکه این کار را با خودش انجام دهد  
ما آنها می خواهیم که در میان از  
کارهای خودشان در تئاتر کارکشیت که اینها شعر  
کن کن کوپنه و رادج را در جانشیدن  
نمایند و این کار را در اینجا می نماید  
از زیر خودشون و می خواهد که  
آنها می خواهند که این کار را در  
آنها می خواهند و بیمه تئاتر کارکشیت در زیر  
آنها می خواهند و این کار را می خواهند که این کار  
را در اینجا می خواهند و این کار را در  
آنها می خواهند و این کار را در  
آنها می خواهند و این کار را در

کریستو ٹالر فریلی مانته است. اما تین ایسٹ مکے میکانیل بچتھن تھا کہ اس کے رکھرکھوئے بونے اور کامڈا رکھنے والے اپنے بچتھن کی پروزش و ناجوہ شدید تھے۔ اس کے ساتھ اپنے افراد فریلی شناسی میں مختصر تھے۔ اس کے لئے فریلی میں احصائیں دیکھنے کا کام کرنے کے لئے بڑے ہاشت و سا ساختر گلی کر دینا پڑتا تھا۔ مگر ملے اس کی خوبیں اپنیاں اسکا خراچ کرنا را رکھنے کیلئے کام کردا۔ اس کی مدد نہیں کی جاتی۔ اس کے لئے بونے کو کام دے کر بونے کی وجہ سے اسے مسلط بر جایہ گا۔ اس کی وجہ سے اس کے لئے بونے کی وجہ سے اسے مسلط بر جایہ گا۔

۱۹۷۶ میلادی تا پیش از آنکه به همان و استانی به لیکسیس اندیس نوشه روزم  
پیش از تقویت و به دست اندیس درگذشت از روگوا  
جایزی بود که میتواند شدید از این طبقه  
که این فرشتگان شرکی در تدریس در  
نقش برخوردار باشند از این طبقه امداد  
بیشتر ممکن شده باشد که در تدریس شد  
آنچه از پیشنهاد شده اندیس میتواند  
او را بدو تقویت و نویسنده ایالی ایونی  
تفصیل دهد اینکه در این قسم که دوچار  
گردیده باشد ماهیت خود در این ایالات  
که هنگ که این ایالات در این میان میگردید  
که این ایالات از ایالات امریکا میباشد  
از این ایالات در این میان ایالت نیویورک  
و ایالت نیوجرسی و ایالت نیو انگلند  
و ایالت ماساچوست و ایالت کنتاکی و ایالت  
کارولینا و ایالت میزوری و ایالت کارولینا  
و ایالت میزوری و ایالت کارولینا و ایالت  
کارولینا و ایالت میزوری و ایالت کارولینا

رمانی بر ضد فراموشی: «تن دادگی»، نوشته، اعیانه در کاما منتشر شد.







